اردشیر و سه بانو

پلوتارخ به **زندگیِ اردشیر**[1] از سه بانوی پارسی/ ایر یاد کند، بی نامِ همتای هِلِنیشان آورد: آَتنا، هرا و آَرتمیس.

اتنا

گوید که: «کمی پس از مرگِ داریوش (وه)، شاه (اردشیر) به پارسگرد شد به شاهزادیِ خویش را به دستِ آسرونانِ پارس، اندر مانستانِ بانوئی اَردیگر – سزدش اتنا پنداشتن. او کی شاهزادیش گزارند، آن جای اباید شدن، جامهء خویشتن کندن و جامه ای که کورش مِه پیش از شاه بودن پیموخت بود اباز پوشیدن، شیرینیِ انجیر چاشنی کردن، ونزد جویدن، و یک جامِ دوغ تا ته خواردن. شاید که ایشان را اباریگ کار بود، بی کاران اناگاه اند. اردشیر آمادهء این کردگان (شاهزادی) بود که چهرفرّه[2] از راه رسید با آسرونی کی فرهنگبدِ کورش، به آیینِ آموزشِ کودکانشان، بود، و به او مغی آموخته بود.»[3]

۱. آیینِ شاهزادیِ اردشیر به همتائیِ یزش است، و شاه به همتائیِ هرمزد. اگر برهمن به آیینِ rāja-sū́ya وازدکه سومَه شاهِ ما برهمنان است، شاهِ پارسی خود شاهیِ خویش پدیسای هرمزد خواند: «گوید اردشیر شاه که: به بزرگیِ هرمزد من شاه ام ابر این بومِ بزرگ و دورویمند. هرمزد شاهیم فراز برده است. هرمزد به پایاد من و شاهی که فرازم برده است و ویسِ من.»[4] جامه پیموختنِ شاه به همتائیِ شبیگ پوشیدنِ

---

[1] . Πλούταρχος, Αρτοξέρξης

[2] . Τισσαφέρνης < **Ciçafarnah-*.

[3] . 3.1-3 : Ὀλίγῳ δ' ὕστερον ἢ τελευτῆσαι Δαρεῖον, ἐξήλασεν εἰς Πασαργάδας ὁ βασιλεύς, ὅπως τελεσθείη τὴν βασιλικὴν τελετὴν ὑπὸ τῶν ἐν Πέρσαις ἱερέων. Ἔστι δὲ (δ' <ἐκεῖ> ?) θεᾶς πολεμικῆς ἱερόν, ἣν Ἀθηνᾷ τις <ἂν> τις εἰκάσειεν. Εἰς τοῦτο δεῖ τὸν τελούμενον παρελθόντα τὴν μὲν ἰδίαν ἀποθέσθαι στολήν, ἀναλαβεῖν δ' ἣν Κῦρος ὁ παλαιὸς ἐφόρει, πρὶν ἢ βασιλεὺς γενέσθαι, καὶ σύκων παλάθης ἐμφαγόντα τερμίνθου κατατραγεῖν, καὶ ποτήριον ἐκπιεῖν ὀξυγάλακτος· Εἰ δὲ πρὸς τούτοις ἕτερ' ἄττα δρῶσιν, ἄδηλόν ἐστι τοῖς ἄλλοις. Ταῦτα δρᾶν Ἀρτοξέρξου μέλλοντος, ἀφίκετο Τισσαφέρνης πρὸς αὐτὸν ἄγων ἕνα τῶν ἱερέων, ὃς ἐν παισὶ Κύρου τῆς νομιζομένης ἀγωγῆς ἐπιστάτης γενόμενος καὶ διδάξας μαγεύειν αὐτόν, …

[4] . *A2Hc, 3 : θanhati artaxšaça*$_h$ *xšāyaθiya*$_h$ *vašnā a*$_h$*uramazdāha adam xšāyaθiya*$_h$ *ahyāyā būmiyā vazṛkāyā dūrai api a*$_h$*mi a*$_h$*uramazdā*$_h$ *xšaçam manā frābara*$_t$ *mām a*$_h$*uramazdā*$_h$ *utā xšaçam tayamai frābara*$_t$ *utāmai viθam.*

مزدیسن است: جامهٔ شاه خور و روز، جامهٔ هرمزد، نماید؛ و شبیگِ مزدیسن، ماه و شب، جامهٔ بهمن(ویدیوداد ۱۹، ۲۳ خود شبیگ بهمن خواند). پس شاه کمر بندد، هم چون کستی بستنِ مزدیسن؛ و تاج ابر سر نهد، هم چون کلاهِ مزدیسن. شاه خود به همتائیِ زوت به یسن است. شیرینیِ انجیر به نانِ درون ماند که زوت چاشنی کند. پس دستیارِ زوت به زوت پراهوم دهد: آمیزشِ آب زور و هومِ کوفته اندر هاون و شاخه های انار[۵]. و دوغ که شاه خوارد به شیر اندر یزشن[۶] ماند. پلینی از سنگی نیز ایاد کند که مغان را به جشنِ نشاندنِ شاهِ نو نیاز است.[۷] باری شاه از مغان پیوندِ هرمزد بغ و خدایِ گیتی آموزد[۸]؛ شاه و دین به هم پیوندند.

۲. اگر اردشیر "اندک زمان پس از" مرگ داریوش پاید تا شاه بوِد این را است که آیینِ شاه نو کردن به نوروز، نخست روزِ سالِ نو (*Nava-sarda-ka-*) بود.

۳. اردشیر به مانستانِ یک بانوی اردیگر شود که پلوتارخ به همتائیِ اتنا گیرد. دخشهٔ بانوئی که اردشیر به درِ خود پذیرد، دادِ دین سزد بودن؛ اگر نه برای ایر هر بانو جنگاور است. بانوئی کی هم چون داد است و هم چون دین، اشتاد است: اوستا *arštāt-*/ *aršti-* به اوستا و زند اشتاد و داد (اوستا *dāta-*) هموند اند همانای رشن و سروش، دو همراهِ مهر؛ است که اشتاد به جایِ رشن آید[۹] و داد به جایِ سروش.[۱۰] رشن یزد (اوستا *rašnu-*) دادِ هرمزدی پاید، و اشتاد بانو دادِ شاهی. چه داد آنِ شاه است (بابلی پارسی *dātu ša šarri*)[۱۱]، و آنِ هرمزد.[۱۲] به پارسیِ کهن دو نام داد را است: *dāta* و *arštā*. *dāta* دادستان (بابلی *dīnu*) است و دادستان نامه؛ *arštā* راستی و داد است که شاه (و رم) ابرش اباید رفتن، و Arštāt بانویِ راستی و داد. پارسی *dāta* به بابلی di-na-a-tú گزارند. به نوشتهٔ بیستون *arštā* نیز di-na-a-tú گزارد ایستد ("ابر راستی و داد رفتم، نه به تنگدست ناراستی و بیداد کردم و نه به توانگر.").[۱۳] ایدون نماید که *arštā* ابیرتر دادگری است؛ و اشتاد بانوی دادگری. پیشینیان داد به جنگ نهادند، و نه به آشتی. هم این بستگیِ اشتاد و داد را، اشتاد بانو به چشمِ انیر جنگاور و

---

[5] Y 3.3 … *āpəm haomyąm … urvarąm haδānaēpatąm* …

[۶]. اوستا *gąm jīvyąm*/ زند *gōšt jīv*. پارسیان هند jīvām شیرِ تازهٔ بز شناسند.

[7] . Plinius Maior, *Naturalis Historiae* 37, 50: Atizoen in India er Persidis Acidane monte nasci, argenteo nitore fulgentem, magnitudine trium digitorum, ad lenticulae figuram, odoris iucundi, necessariam Magis reges constituentibus.

[۸]. کیکرو گوید که: کس به تختِ شاهیِ ایرانشهر نه نشیند مگر که فردم کیش و دانشِ مغان آموخت به بود.

Cicero, *De Divinatione*, I, xli 91 : nec quisquam rex Persarum potest esse, qui non ante magorum disciplinam scientiamque perceperit.

[9] . Y 57.33.

[10] . Yt 10.139.

[۱۱]. آن چه داریوش "دادِ من" خواند: *manā dātā* (DB I, 23).

[12] . Y 51.19 *mazdå dātā*, XPh 49 *dātā … tayā a*$_h$*uramazdā*$_h$.

[13] . DB IV 64-65 *upari*^{y} *ṛštām upariyāyam naį škaųθim naį tunuvantam zūra*$_h$ *akunavam* : *ina di-na-a-tú a-se-eg-gu a-na kab-tú u muš-ki-nu* ⌜*pir*⌝*-ki ul e-te-pu-uš*

اردیگر آید: پیشهٔ دوم. دینِ مزدیسنی خود داد است؛ این را اشتاد دینِ مزدیسنی است: پیشهٔ نخست. به ویسپرد اشتاد گیهان افزاینده و گیهان بالانیدار و گیهان سودبخش خواند ایستد[۱۴]: پیشهٔ سوم. پس شکفت نیست اگر که پلوتارخ اشتاد به همتائیِ اتنا به گیرد: بانوی جنگیِ انامرزیدار کی شهرستان پاید و زندگیِ شهری، و هوتخشی پرهیزد. ابر یکچند شاهمیخِ هوویشک Huviška شاهِ کوشان نیز اشتاد بانو (بلخی ριþτο) همانای اتنا نگارده اند.[۱۵]

هرا

گوید که: «ابر هوتوس[۱۶] این که: پدرش (اردشیر) اندچند چون همبر دوستش داشت که چون پیسی همه تنش گرفت از او هیچ دلزده نه بود، بی به جادهٔ او یزشنِ هرا فراز گرفت، به او نماز ایدون برد که دستش به زمین رسیدی، کاری که پیش هیچ انی (یزد یا بانو) نه کردی. به فرمانِ او شهرب و دوست این بانو (هرا) را اند داشن فرستادند که چهار هاسر اندر مانستان (ِ بانو) و شاهیگان (ِ شاه)پر بود از زر و سیم و ارغوان (جامه و بستر) و اسپ.»[۱۷]

۱. این بار پلوتارخ اندر این بانوی ایر ″مادرِ یزدان″ بیند و به همتائیِ هرا گیرد. است کی این بانو اناهید شناسد[۱۸]، و است کی اسپندارمد[۱۹].

۲. یونگ گوید که نه اناهید بانو و نه اسپندارمد را با درمان بردن کاری نیست.[۲۰] وخر. به ایاد آوریم چاره خواستنِ ارتشس، ارمن شاه، از اناهیدِ اریز[۲۱]؛ و این سخنِ هرمزد یشت:

---

14 . Vr 7.2 *arštātəm yazamaide vaŋᵛhīm frādaṯ.gaēθąm varədaṯ.gaēθąm savō.gaēθąm yąm daēnąm māzdayasnīm* : *aštād yazum ī veh frādādār ī gēhān ī vālišndādār ī gēhān ī sūdēnīdār ī gēhān kē dēn ī mazdesnān*.

15 . R. Göbl, *System und Chronologie der Münzprägung des Kušānreiches*, Wien, 1984, S 288, 332, 369. “Weibliche Standfigur im Typus der Pallas Athene-Minerva (auch Roma) nach rechts; Schuppenpanzer; langer Chiton; Helm; die Rechte auf lange Lanze gestützt, die Linke hält Rundschild mit Löwenmaske.” 45

16 . Ἄτοσσα < $_h$*utaoθā*- (Av. *hutaosā*-).

17 . 23.7 : Τὴν δ' Ἄτοσσαν οὕτως ἠγάπησεν ὁ πατὴρ συνοικοῦσαν ὥστ' ἀλφοῦ κατανεμηθέντος αὐτῆς τὸ σῶμα, δυσχερᾶναι μὲν ἐπὶ τούτῳ μηδ' ὁτιοῦν, εὐχόμενος δὲ περὶ αὐτῆς τῇ Ἥρᾳ προσκυνῆσαι μόνην θεῶν ἐκείνην, ταῖς χερσὶ τῆς γῆς ἀψάμενος, δῶρά τε τῇ θεῷ τοσαῦτα πέμψαι τοὺς σατράπας καὶ φίλους αὐτοῦ κελεύσαντος, ὥστε τὰ μεταξὺ τοῦ ἱεροῦ καὶ τῶν βασιλείων ἑκκαίδεκα στάδια χρυσοῦ καὶ ἀργύρου καὶ πορφύρας καὶ ἵππων ἐμπλησθῆναι.

18 . G. Hüsing, *Porysatis und das achämenidische Lehenswesen*, Wien, 1933, 18; M.-L. Chaumont, « Le culte de la déesse Anāhitā (Anahit) dans la religion des monarques d’Iran et d’Arménie au Ier siècle de notre ère », *Journal asiatique*, 1965, (167-81), 170.

19 . L.H. Gray, *The Foundations of the Iranian Religions*, The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, 15, 1929, 49; M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, II. Under the Achaemenians, Leiden, 1982, 220.

20 . A. de Jong, *Traditions of the Magi. Zoroastrianism in Greek & Latin Literature*, Brill, 1997, 279.

"هزار درمان، بیور درمان.
و آن ِ اسپندارمد. و با اسپندارمد."[22]

پارسیان به روز ِ اسپندارمد ماه ِ اسپندارمد نیرنگ نویسند و به پشت ِ خانه بندند که تا بدان سال اندر آن خانه بیماری نه بود.

۳. این که اردشیر ایواز از بهر ِ "هرا" به زمین دست زند، پیوند ِ آن بانو و زمین شاید نمودن.[۲۳] از دامان ِ گیتی زمین آن ِ اسپندارمد است. جم ایدون به زمین گوید که:
"ای اسپندارمد ِ فریه،
فراز شو، خم شو دور و پهن،
بُردار ِ پهان و ستوران و مردمان!"[۲۴]
۴. سه دخشه، "مادر" و "درمانگر" و "زمین" بودن ِ بانو روی ِ هم گواه اند که او اسپندارمد است. بی ماندی اسپندارمد را نه شناسیم.[۲۵] شاید که آن ماند ِ چهار هاسر دور از شاهیگان ِ اردشیر مانستان ِ ننا خواندندی. ننا نام ِ آشنا به میانرودان و ایلام بود؛ پارسی نیز از ننا "مادر" اندر یافت، و اندر بانو مادر اسپندارمد همی دید.[۲۶]

ارتمیس: اناهید

گوید که: اردشیر اسپسیا به «دینیاری ِ ارتمیس ِ همدان که پارسیان اناهید خوانند گومارد که تا از آن فراز به پاکدامنی زیود.»[۲۷]

۱. اسپسیا (Ἀσπασίας)، کنیگی هلنی بود رامشگری آمخته، فروش را به بازارش بردند، و چون ἑταίρα فروختند؛ و به در ِ کورش جوان، برادر ِ اردشیر خوبویر[۲۸]، بردند. کورش به او دل بست و کنیز ِ شبستان (παλλακή) ِ خویش کرد.[۲۹]

---

[21] . Movsēs Xorenacʿi, *HayocʿPatmowtʿiwn*, II, 60.
خورنی اناهید ِ اریز ارتمیس خواند و ننای Tʿil اتنا.

[22] . Yt 1. 27.1-2 *hazaŋrəm baēšazanąm*
baēvarə baēšazanąm .
spəṇtaheca ārmatōiš.
ārmaitica spəṇtaya.

[۲۳]. هنوز زردشتیان ِ یزد دست به آب نزدیک کنند و گویند "یا خرداد امشاسپند!".

[24] . Vd 2.10 *friθa spəṇta ārmaite fraca śva vīca nəmaŋha barəθre pasvąmca staoranąmca maṣyānąmca* : *dōšārmīhā spendārmed* [*kun. kū : dōšārmīhā dāmān rāy kun ēn tis*], *frāz rav* [*kū vēš bē dār-aš*], *bē « hunąm »* [*kū yašt bē bāš*], *barišn ī pahān ud stōrān ud mardōmān rāy* [*kun ēn tis*].

[۲۵]. یونگ، ۲۷۹.

[۲۶]. به ایاد آوریم ܢܢ ܐܠܗܬܐ ܪܒܬܐ ܕܟܠܗ ܐܪܥܐ "ننا بانوی بزرگ ِ همه زمین" اندر دادستان ِ معین.

[27] . 27.4 : Τῆς γὰρ Ἀρτέμιδος τῆς ἐν Ἐκβατάνοις, ἣν Ἀναῖτιν καλοῦσιν, ἱέρειαν ἀνέδειξεν αὐτήν, ὅπως ἁγνὴ διάγῃ τὸν ἐπίλοιπον βίον, …

[28] . Μνήμων (Av. *hvīra-*/ *hu-vira-*).

[۲۹]. دوشارم ِ کورش و اسپسیا به یونان و همه بومهای هلنی زبانزد بود. نک.
Αιλιανός, Ποικίλη Ιστορία, 12

۲. ایسیدور ابر یزشگاهِ اناهید به همدان گوید که: «پس همدان، شهرستانِ ماد و گنج، و مانستانِ اناهید؛ آن جای همی یزند.»[۳۰] اردشیر به نوشته‌ء همدان اناهید به نام خواند و پشتیش اندر خواهد.[۳۱] و هم اردشیر اُزدیسِ اناهید بدین درِ اناهیدِ همدان و به بس جای نشاند.[۳۲] ایادِ این اردشیر و اناهید بانو به دادستانِ بهمن و همای اباز ایابیم: استخر را دو آذرِ بزرگ بود، آذرِ اناهید-اردشیر و آذرِ اناهید بانو.[۳۳] مسعودی گوید که: «پارسیان را آتشکده ای است به استخرِ پارس، و مغان بزرگ دارند. و این آذر از دیر زمان بود، چه همای دختِ بهمن پورِ اسپندیاد آن آتشکده کرد. پس [از اسلام] آتشِ آن بردند، و [مسلمانان] آن خانه اویران کردند.»[۳۴] پس پارسیان زمانی پیش از افتادنِ خدایی شان بهمن پورِ اسپندیاد هم اردشیرِ هخامنشی پندارند[۳۵]، و او را بهمن-اردشیر خوانند[۳۶]؛ و همای دختِ گشتاسپ و اناهید بانوی اردشیر یک تن گیرند. اوستا اناهید "رایومند چهر، آزاد" خواند[۳۷]؛ پارسیان همای نیز چهرآزاد خوانند[۳۸]؛ و

---

30 . Ἰσίδωρος Χαρακηνός, Σταθμοὶ Παρθικοί, 6 : ᾿Αποβάτανα (f. ᾿Αγβάτανα) μητροπόλις Μηδίας καὶ θησαυ οφυλάκιον καὶ ἱερὸν ὅπερ ᾿Αναΐτιδος ἀεὶ θύουσι (f. ἱ. ᾿Α. οὗπερ ἀεὶ θύουσι.) (Fr. Windischmann, *Die persische Anahita oder Anaïtis*, München, 1856, 6)

31 .A^2 Ha, 2: *imam apadāna$_m$ vašnā AM Anăh$_i$tă utā Mitra akunām AM Anăh$_i$tă utā Mitra mām pā$_n$tuv hacā vispā gastā utā imam taya akunā$_m$ mā vijanā$_n$ti^y mā vināθayā$_n$ti^y*.

"به بزرگیِ هرمزد، اناهید و مهر، من این اَپدان کردم؛ هرمزد و اناهید و مهر از هر بدی من به پایاند. و آن چه من کردم گزند نه رساناند و نه گناهاند."

۳۲. کلمنت الکسندرگردی آورد که: «بی بروسوس به سوم پوسته‌ء نامه اش ابر کلدانیان گوید که: چون دیرند زمان گذشت، [پارسیان] یزشنِ پیکرانِ مردمدیس فراز گرفتند. اردشیر پوسِ داریوش [اُزدیسپرستی] اندر کار آورد. او نخست [شاه] بود کی پیکره‌ء افرودیت اناهید نشاند به بابل، شوش و همدان، و به مردمانِ پارس و بلخ و دَمسک و اسپَرد فرمود [اناهید] یشتن.»

Clem. Al. Protr. 5, 65, 2 : … Μετὰ πολλὰς μέντοι ὕστερον περιόδους ἐτῶν ἀνθρωποειδῆ ἀγάλματα σέβειν αὐτοὺς Βήρωσσος ἐν τρίτηι Χαλδαικῶν παρίστησι, τοῦτο ᾿Αρταξέρξου τοῦ Δαρείου τοῦ ῎Ωχου εἰσηγσαμένου, ὃς πρῶτος τῆς ᾿Αφροδίτης ᾿Αναίτιδος τὸ ἄγαλμα ἀναστήσας ἐν Βαβυλῶνι καὶ Σούσοις καὶ ᾿Εκβατάνοις <καὶ> Πέρσαις καὶ Βάκτροις καὶ Δαμασκῶι καὶ Σάρδεσιν ὑπέδειξε σέβειν. (F. Jacoby, Die Fragmente der Griechischen Historiker, C, Leiden, 1958, 680 F 11, 394).

33 . Kirdēr, II, 10 *u-m hām šahr mubed ud dādvar kird, u-m staxr ādur ī anāhīd-ardašēr ud anāhīd ī bānūg ēvēnbed ud pādixšāy kird*.

۳۴. «وللفرس بیت نار باصطخر فارس تعظمه المجوس، وكان في قديم الزمان، فاخرجته حماية (/ خمانی) بنت بهمن بن اسفندیار (/ اسبندیاذ) وجعلته بیت نار، ثم نقلت عنه النار فتخرب.» مروج الذهب و معادن الجوهر، الجزء الثانی، بیروت، ۱۹۸۶، ۲۶۹.

35 . AJ 15 *pas az ašmā (vištāsp) ēn farrox gāh ō ardašēr* (Paz. *Bahman*) *ī spendyādān rased ud dāred kišvar ped xvadāyīh sad-u-dvāzdah sāl*.

۳۶. نامِ بهمن و اردشیر به هم گره خورده اند. بهمن-اردشیر نامِ خود به شهرستانی داده است: پارسیگ wḥwmn’rtḥštr /*vahmanardašēr*/؛ سوری ܘܗܡܢܐܪܕܫܝܪ؛ فارسی بهمنشیر.

37 . Yt 5, 64 *raēvaṯ ciθrəm āzātayå*.

۳۸. نک. شاهنامه، م ۱۶، ۱۴۷-۱۴۵:

پسر بود او را یکی شیرگیر	که ساسان همی خواندش اردشیر (/ بهمن)
یکی دخترش بود نامش همای	هنرمند و بادانش و پاکرای
همی خواندندی ورا چهرزاد	ز گیتی به دیدارِ او بود شاد.

آتشکده ای که اردشیر به استخر اناهید را کرد، آذرِ همای پندارند. اندر هم این آتشکدهٔ اردشیر است که یزدگرد افدم شاهِ پارسی شاهی پذیرد؛ تاج ابر سرِ او نهند و ابر تخت شاهیش نشانند.[۳۹]

۳. اندر مانستانِ اناهیدِ همدان ایواز زنان را راه بود، به همتائیِ بی بی شهربانو؛ و اسپسیا، چون مانبدیِ آن جای، تنها زنان به خود همی پذیرفت. اسپسیا ایدون دینیار (ἱέρεια) درِ اناهیدِ همدان بود و آن جای پرهیزگار (ἁγνή) زیست چون دینیار (ἱέρεια)ِ مانستانِ اناهید به لودیه.[۴۰] زنِ دینیارِ این مانستان را نیازی نیست از پیشهٔ دینیِ ایر بودن.

رهام اشه

[۳۹]. نک. تاریخ الرّسل والملوک لأبی جعفر محمد بن حریر الطبری (*Annales*, M.J. de Goeje, Brill, 1881-82, Prima series, II, 1067). نولدکه پندارد که آن آذرِ اردشیرِ پابگان بود. نک.
Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, Leiden, 1879, 397
سخنِ طبری اندر تجارب الأمم مسکویه نیز بینیم (*The Tajârib al-Umam or History of Ibn Miskawayh*, L. Caetani, vol. I, Leyden, 1909, 271؛ ا. امامی، ۱، تهران، ۱۳۶۹، ۲۲۵).
[۴۰]. نک. یک نوشتهٔ پدستی برای اناهید.